محمدرضا کائینی

دکتر عباس شیبانی از مبارزان دیرپای طریق استقلال و آزادی این مرزوبوم است و دانسته‌های او از دوران مبارزات نهضت ملی و انقلاب اسلامی بس مغتنم و آگاهی‌بخش است. در این میان خاطرات او از «طالقانی» از شاخص‌ترین سرفصل‌های روایتی است که او از تاریخ معاصر ایران دارد، گفته‌های شیبانی می‌تواند بسیاری از پیرایه‌های گروه‌های منحط را از اندیشه و عمل ابوذر زمان بزداید. در گفت‌وشنود پیش رو، دکتر شیبانی شمه‌ای از خاطرات خویش از آیت‌الله طالقانی را باز گفته است. امید آنکه مقبول افتد.

۱۳۴۲. دکتر عباس شیبانی (نفر اول، ایستاده از چپ) در کنار آیت‌الله طالقانی و سایر محاکمه‌شوندگان دادگاه نهضت آزادی

«جلوه‌هایی از منش سیاسی و مبارزاتی آیت‌الله سیدمحمود طالقانی» در گفت‌وشنود با دکتر عباس شیبانی

طالقانی منحصر به هیچ گروهی نبود

جنابعالی از چه مقطعی و چگونه با مرحوم آیت‌الله طالقانی آشنا شدید و محمل اولیه این آشنایی و ارتباط چه بود؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. آشنایی بنده با مرحوم آیت‌الله طالقانی، به سال‌های ۱۳۲۹، ۱۳۳۰ یعنی مقطع اوج‌گیری نهضت ملی برمی‌گردد. آن روزها در دانشکده فنی دانشگاه تهران تحصیل می‌کردم و بعد به دانشکده پزشکی رفتم. مسجد هدایت در آن ایام، پایگاهی برای قشر تحصیلکرده مذهبی حامی نهضت ملی بود. طبعاً بنده هم به دلیل گرایش‌ها و علایق دینی، به آنجا کشیده شدم. البته همه اقشار به مسجد هدایت می‌آمدند و حاضران منحصر به تیپ دانشجو نبودند. مثلاً فدائیان اسلام هم دسته‌جمعی به آنجا می‌آمدند، مخصوصاً چون در خیابان اسلامبول- که مسجد هدایت در آنجا بود- کافه‌ها و سینماهای متعددی وجود داشت و شب‌های جمعه خیلی‌ها برای تفریح به آنجا می‌آمدند. فدائیان اسلام در خیابان اذان می‌دادند و آن فضا را می‌شکستند و بعد هم به مسجد هدایت می‌آمدند و پشت سر آقای طالقانی نماز می‌خواندند.

از رابطه مرحوم طالقانی و شهید نواب صفوی برایمان بگویید.

برخلاف بعضی‌ها که سعی کرده‌اند رابطه را معمولی جلوه بدهند، رابطه‌شان بسیار صمیمی و فراتر از یک رابطه عادی بود. فدائیان اسلام انصافاً در جریان نهضت ملی موانع را از سر راه برداشتند و زمینه را برای نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت فراهم کردند، اما قدر آنها متأسفانه شناخته نشد و به خشونت‌طلبی و امثال آن متهم شده‌اند. کسانی که در آن سال‌ها در صحنه حضور داشتند، دقیقاً یادشان هست که چه اتفاقی افتاد و چه گروه‌ها و افرادی نقش مؤثر داشتند. مرحوم آقای طالقانی بعد از ترور علاء در سال ۱۳۳۴، فدائیان اسلام را در منزل خود مخفی کرد و به خاطر این مسئله مدتی هم به زندان افتاد.

واکنش آیت‌الله طالقانی به گسترش جریان چپ چه بود؟

ایشان در زمینه مارکسیسم مطالعات خوبی کرده بود و مبانی و معارف چپی‌ها را خوب می‌شناخت و با آنها بحث می‌کرد. کاملاً هم به موضوع احاطه داشت و از روی اطلاع حرف می‌زد. کتاب «اسلام و مالکیت» را در همان مقطع نوشت که احاطه ایشان بر اندیشه چپ را نشان می‌داد. ایشان معتقد بود مارکسیسم به عنوان یک فلسفه اصالت ندارد و معلول استبداد دینی و سیاسی است و نمی‌توان آن را در عرض نیاز انسان به خداوند و رفع نیازهای فطری او گذاشت. بعدها در زندان هم ایشان با دلسوزی تمام، با چپی‌ها صحبت می‌کرد و چون اطلاع دقیقی از موضوع داشت، بسیاری از چپی‌ها متوجه ضعف‌های مارکسیسم می‌شدند و با تصویر زیبایی که مرحوم طالقانی از معارف اسلامی به آنها عرضه می‌کرد، می‌گفتند: اگر اسلام این است، ما مشکلی با آن نداریم!

در فضای سنگین و پر از یأس و ناامیدی پس از کودتای ۲۸ مرداد، مرحوم طالقانی به چه شکل به فعالیت ادامه می‌داد؟

فعالیت‌های ایشان بیشتر روی معرفی اسلام به جوانان و مقولات فرهنگی متمرکز بود. ایشان در تفسیری که در مسجد هدایت می‌گفت، سعی داشت برتری اسلام بر مکاتب روز، مخصوصاً مکاتب چپ را روشن کند. البته گاهی هم در میان صحبت‌هایش گریزهای سیاسی هم می‌زد، اما تمرکزش روی معارف دینی و مسائل اجتماعی بود. نمازهای اعیاد را هم در مسجد هدایت یا باغ‌های اطراف تهران یا کرج برگزار می‌کردند.

جنابعالی یکی از بنیانگذاران نهضت آزادی هستید. به نظر شما نقش آیت‌الله طالقانی در تأسیس نهضت آزادی تا چه حد بود؟ این نهضت تا کجا توانست به فعالیت خود ادامه بدهد و از چه زمانی در جریان انقلاب مستحیل شد؟

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نیروهای وفادار به نهضت ملی در نهضت مقاومت به فعالیت ادامه دادند. در این نهضت افرادی از گروه‌ها و طیف‌های مختلف اعم از چپ، مذهبی، نیروی سوم و امثال خلیل ملکی، خنجی و دیگران بودند. به مرور زمان چپی‌ها و نیروهای سوم از نهضت بیرون رفتند و فقط طیف مذهبی باقی ماند. نهضت مقاومت ملی، توان آن را نداشت که تأثیر زیادی روی جامعه بگذارد و فقط گاهی پول روی هم می‌گذاشتیم و در منزل ما اعلامیه‌ای تکثیر و بعد پخش می‌کردیم. به مرور زمان مشخص شد گروه‌های چپ در بین مردم پایگاهی ندارند و در آینده کاری از دستشان برنخواهد آمد. سوسیالیست‌ها و نیروی سومی‌ها، یعنی خلیل ملکی و دوستانش هم امیدی به ادامه کار نداشتند. عده‌ای مثل دکتر سامی، دکتر پیمان و مرحوم نخشب که به سوسیالیست‌های خداپرست مشهور بودند، می‌خواستند با رعایت قواعد مذهبی، سوسیالیسم را در جامعه حاکم کنند، اما زمان که گذشت کاملاً مشخص شد اگر قرار است تغییر و تحولی روی بدهد و مبارزه‌ای صورت بگیرد، فقط بر اساس موازین مذهبی ممکن است. از نظر جوانان پرشور و فعال نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دو عیب عمده داشت. یکی اینکه اعضای آن بی‌تحرک یا کم‌تحرک بودند و دوم اینکه ظرفیت مذهب در جامعه را نمی‌شناختند و از آن بهره کافی نمی‌بردند. ما این حرف‌ها را به‌وسیله مرحوم مهندس بازرگان که عضو شورای جبهه ملی بود، به آنها منتقل می‌کردیم که اغلب هم اعتنا نمی‌کردند! بالاخره هم به ما گفتند: شما که چنین افکاری دارید، خودتان بروید و برای خودتان گروهی را تشکیل بدهید! در ابتدا نمی‌خواستیم از جبهه ملی جدا شویم، بلکه می‌خواستیم داخل جبهه ملی یک فراکسیون قوی مذهبی تشکیل بدهیم و جبهه ملی را تقویت کنیم، ولی آنها وقتی دیدند طیف مذهبی قدرت گرفته و موقعیت نسبتاً خوبی پیدا کرده است، خودشان اعلام کردند: اینها از جبهه ملی منشعب شده‌اند!

البته گذشت زمان نشان داد این انشعاب دیر یا زود اتفاق می‌افتاد. ما در زندان بودیم که واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ روی داد. نهضت آزادی در اعتراض به این قضیه اعلامیه داد و خود ما هم به عنوان اعتراض به کشتار مردم، اعتصاب کردیم ولی جبهه ملی اعلام کرد: این یک شورش کور بوده است! در آنجا بود که متوجه شدیم راه ما و آنها یکی نیست و امکان ادامه فعالیت مشترک وجود ندارد.

از میان روحانیون چه کسی به نهضت آزادی پیوست؟

مرحوم آقای آسید رضا زنجانی نهضت را تأیید کرد. مرحوم آقای طالقانی هم از آن حمایت می‌کرد، ولی ابداً اینطور نبود که بگوییم ایشان منحصر در نهضت آزادی بود. مرحوم آقای طالقانی فوق‌العاده انسان شجاع و مستقلی بود و در واقع گروه‌ها و افراد خودشان را به ایشان منتسب می‌کردند. ایشان دارای جایگاهی در ایران و حتی دنیای اسلام بود که نیازی به انتساب به کسی یا جایی نداشت. مرور زمان هم نشان داد مشی و شیوه ایشان کلاً با نهضت آزادی یا هر فرد و گروهی که شاه را تحمل می‌کرد، متفاوت است، چون ایشان اساساً نظام پادشاهی و سلطنتی را قبول نداشت و آن را منشأ همه مظالم و مفاسد می‌دانست، درست مثل امام که همواره می‌فرمودند: «شاه باید برود!» اما نهضت آزادی می‌خواست در چارچوب قانون اساسی رژیم شاه که مبتنی بر پذیرش نظام پادشاهی بود، فعالیت کند. همه آثار، تفاسیر، مقدمه‌ها و پاورقی‌هایی که مرحوم آقای طالقانی بر کتاب «تنبیه الامه» نوشته‌اند نشان می‌دهد ایشان مطلقاً به نظام پادشاهی آن هم به شکلی که شاه عمل می‌کرد، اعتقاد نداشتند. دلیل آشکار آن هم حمایت از مبارزات مسلحانه گروه‌ها علیه رژیم شاه بود، در حالی که نهضت آزادی اصولاً با این شیوه موافق نبود.

مرحوم طالقانی در عمل هم، چندان در قالب نهضت آزادی فعالیت نکرد. اینطور نیست؟

همینطور است. غیر از یکی، دو سال اول که منتهی به زندان سال ۱۳۴۱ ما شد، ایشان با نهضت آزادی همراهی نداشت و شاید فقط برای همان دو سال بتوان ایشان را نهضتی محسوب کرد. موقعی هم که ایشان از زندان آزاد شد، نهضت آزادی دیگر فعالیت چندانی هم نداشت. البته با افرادی چون مرحوم بازرگان، مرحوم دکتر سحابی و دیگران، همواره ارتباط مبتنی بر احترام و دوستی وجود داشت که این ربطی به عضویت آنها در نهضت آزادی نداشت. حتی شنیدم که ایشان به‌رغم احترام و علاقه به مرحوم بازرگان، ایشان را برای قبول نخست‌وزیری دولت انقلابی پس از پیروزی انقلاب، مناسب نمی‌دانست. یکی از ویژگی‌های برجسته مرحوم طالقانی استقلال رأی و قضاوت منصفانه بود و علاقه و نزدیکی به افراد، هرگز سبب نمی‌شد ایشان نظری را که درست تشخیص می‌داد، اعلام نکند. در واقع حبّ و بغض نسبت به افراد در قضاوت ایشان تأثیر نداشت. سراپا اخلاص بود و هر چه می‌کرد مطلقاً برای خدا بود. پس از اوج‌گیری انقلاب هم، از نهضت آزادی فاصله گرفت تا بتواند با استقلال کامل نقش مهم تاریخی خود را ایفا کند.

نهضت امام و تأسیس نهضت آزادی تقریباً مقارن هستند. نهضت آزادی در مسیر فعالیت خود، تا چه حد توانست خود را با حرکت امام تطبیق بدهد؟

رژیم شاه در بهمن سال ۱۳۴۱ برای اینکه مطمئن شود رفراندوم کذایی خود را می‌تواند در کمال آرامش انجام بدهد، ما را دستگیر کرد و به زندان انداخت! در آن مقطع مرحوم آقای طالقانی کاملاً با نهضت آزادی هماهنگ بود و از آن حمایت می‌کرد. همانطور که اشاره کردم ایشان نسبت به رژیم شاه دیدگاه‌های تند و بسیار رادیکالی داشت و این مخالفت را حتی در سال‌های اوج اختناق هم پنهان نمی‌کرد، از جمله اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد رژیم فشار آورد عکس شاه در همه جا از جمله مساجد نصب شود، اما مرحوم آقای طالقانی قبول نکرد و بالاخره هم مجبور شدند عکس شاه را در کفش‌داری مسجد هدایت بزنند! بنابراین طبیعی است مرحوم آقای طالقانی از نهضت امام حمایت می‌کرد، مخصوصاً از زمان تحصیل در حوزه امام و افکار سیاسی ایشان را می‌شناخت. بعدها در زندان به من گفتند: تابستان‌ها که امام به تهران می‌آمدند، جلسات خوبی با هم داشتند و درباره مسائل سیاسی تبادل‌نظر می‌کردند.

در جریان ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ چطور؟

همانطور که عرض کردم، آن موقع در زندان بودیم که خبر کشتار ۱۵ خرداد به ما رسید و ما در اعتراض به این کشتار فجیع، روزه سیاسی گرفتیم. بعضی از آقایان ملیون و نهضت آزادی‌ها با ما همراهی نکردند. ساواک هم به زور به ما چای خوراند که روزه نباشیم! بعضی از اعضای نهضت آزادی صراحتاً با این کار ما که حمایت از ۱۵ خرداد تلقی می‌شد، مخالف بودند و می‌گفتند: عده‌ای جاهل و چاله میدانی علیه شاه و امریکا تظاهرات به راه انداخته‌اند! جمع اولیه نهضت آزادی از نظر دینی همگون نبودند.

کدام یک از چهره‌های داعیه‌دار رهبری نهضت آزادی با شما، مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان همراهی کردند؟

الان فرد خاصی یادم نیست. آقای دکتر یزدی که هیچ‌وقت جزو رهبری نهضت آزادی نبود. ایشان در امریکا با نهضت همراهی می‌کرد. آقای صباغیان عضو نبود و با دکتر سامی همکاری می‌کرد. مهندس معین‌فر عضو انجمن اسلامی مهندسین بود، ولی یادم نمی‌آید در مسائل سیاسی فعالیت خاصی داشته باشد. آقای غلام‌عباس توسلی عضو نبود. دکتر سحابی از بنیانگذاران نهضت آزادی بودند، ولی یادم نمی‌آید از اعضای مرکزیت بوده باشند. مهندس سحابی عضو نهضت آزادی بود، ولی بعدها در سال ۱۳۵۸ جزو منتقدان مهندس بازرگان شد و اطلاعیه‌ای داد که فعالیت‌های خود را مستقل از نهضت ادامه خواهد داد. اغلب کسانی که بعدها تحت عنوان ملی مذهبی فعالیت سیاسی کردند، عضو نهضت آزادی نبودند و بعضی از آنها اصلاً در متن مبارزات هم نبودند.

از دستگیری سال ۱۳۴۱ و دادگاهی که متعاقباً برای سران نهضت آزادی تشکیل شد، چه خاطراتی دارید؟

همانطور که اشاره کردم رژیم می‌خواست رفراندوم بهمن سال ۱۳۴۱ در فضای آرامی برگزار شود و طبعاً همه کسانی را که احساس می‌کرد ممکن است این فضا را بشکنند و آرامش را به هم بزنند، دستگیر کرد. ما در آن موقع شور و تحرک زیادی داشتیم و برای اول بهمن تظاهراتی را برنامه‌ریزی کرده بودیم. شب قبل از آن به دانشگاه ریختند و من و دوستانم را گرفتند و به زندان بردند که نتوانیم تظاهرات به راه بیندازیم. این در شرایطی بود که جبهه ملی کلاً از صحنه کنار رفته و حتی با رژیم سازش کرده بود.

ما در زندان در محضر آقای طالقانی بودیم تا محرم سال ۱۳۴۲ که ایشان را آزاد کردند. همه ما متوجه بودیم این یک حرکت تاکتیکی است، چون رژیم از ما مدرکی نداشت که بر اساس آن بتواند به ما محکومیت سنگینی بدهد و ما را از صحنه دور نگه دارد. آنها احتمال زیادی می‌دادند آقای طالقانی بیشتر از همه ما نسبت به رفتار رژیم واکنش نشان بدهند، لذا ایشان را آزاد کرد تا بهانه لازم را به دست بیاورد. مرحوم آقای طالقانی فوق‌العاده دقیق و زیرک بود. چند شب اول در مسجد هدایت سخنرانی‌های تند و پرنکته‌ای را ایراد می‌کند، ولی بعد به ایشان اطلاع می‌دهند قرار است ساواکی‌ها در شب عاشورا عده‌ای از اوباش را تحریک کنند و به مسجد هدایت بریزند و علیه شاه شعار بدهند و در پی آن عده‌ای از مردم بازداشت شوند! آن شب ایشان به خادم مسجد می‌گویند: به همه بگو من مریض هستم و امشب نمی‌توانم به مسجد بیایم! آن شب این عده به در بسته مسجد می‌خورند و به تخریب مسجد و ضرب و شتم آدم‌هایی که آنجا بودند می‌پردازند و یکی هم با کفش روی منبر می‌رود و سخنرانی می‌کند!

جریان ۱۵ خرداد که پیش می‌آید، آقای طالقانی مدتی در لواسانات مخفی می‌شوند. در زندان برای ما تعریف کردند: «صدای غرش تانک‌ها را که به سمت لواسانات می‌آمد، شنیدم و فهمیدم دارند برای دستگیری‌ام می‌آیند. البته مدرک خاصی نداشتند و ظاهراً به خاطر همان سخنرانی‌های روزهای اول محرم دنبالم می‌گشتند. بالای تپه رفتم و ایستادم و اشاره کردم اینجا هستم و مزاحم مردم نشوید. آنها هم آمدند و مرا دستگیر کردند.» رژیم مطمئن شده بود نهضت آزادی قصد دارد در برابر رفتارهای غیرقانونی او بایستد. منظورم اندیشه حاکم بر کلیت نهضت آزادی بود، والا همه اعضای نهضت این‌گونه فکر نمی‌کردند. محاکمه‌ای هم که برگزار شد در راستای بیرون نگه داشتن افراد معترض، از جریان عمومی جامعه بود. همه ما می‌دانستیم رأی دادگاه از قبل صادر شده و این یک محاکمه تشریفاتی است، برای همین هم همگی خیلی صریح حرفمان را زدیم. مرحوم آقای طالقانی که از اساس دادگاه را قبول نداشت، مطلقاً ساکت بود. یک تسبیح دانه درشت را هم در دست گرفته بود و خونسرد و بی‌اعتنا تسبیح می‌انداخت. اذان ظهر که می‌شد، بی‌اعتنا به دادگاه بلند می‌شد و می‌رفت نمازش را می‌خواند. مهندس بازرگان هم روی نظم خاصی که داشت، از قبل دفاعیاتی را تنظیم کرده بود و می‌خواند. ما هم گاه و بیگاه با سر و صدا نظم دادگاه را به هم می‌زدیم! یادم هست هنگامی که رئیس دادگاه رأی‌ها را اعلام کرد، مرحوم آقای طالقانی ایستادند و آیاتی از سوره مبارکه فجر را با صدای نافذ و با صلابت خود قرائت کردند. احساس می‌کردم نفس در سینه همه حبس شده است!

چه کسانی به عنوان مدعوین به دادگاه آمدند؟

حضور در آن دادگاه چندان هم آسان نبود. محل دادگاه پادگان عشرت‌آباد بود. افراد باید از در جنوبی کارت می‌گرفتند و چند کیلومتر راه را پیاده می‌رفتند و از در شمالی پادگان وارد دادگاه می‌شدند. اسم و مشخصات آنها را هم دم در می‌پرسیدند و ثبت می‌کردند. از روحانیون شهید مطهری، آیت‌الله خامنه‌ای و آقای ناطق را یادم هست در دادگاه شرکت می‌کردند.

از رفتار و منش آیت‌الله طالقانی در زندان برایمان بگویید.

واقعیت این است که حضور ایشان در زندان برای همه ما برکت محض بود. ایشان در زندان توانستند فرصت پیدا کنند تفسیر قرآنی خود را تدوین کنند. در زندان تفسیر می‌گفتند که بسیار برای ما ارزشمند بود. این کار را بعدها در سال ۱۳۵۴ در زندان اوین هم ادامه دادند.

می‌گویند مسئولان زندان خیلی به ایشان سخت نمی‌گرفتند. علت چه بود؟

اولاً ایشان به یک چهره بین‌المللی تبدیل شده بود و محافل حقوق بشری، به‌ویژه غرب نسبت به هر رفتاری که با ایشان می‌شد، واکنش نشان می‌دادند. از سوی دیگر ایشان ضعف جسمی و بیماری‌هایی داشت که نمی‌شد به ایشان سخت گرفت. مأموران زندان هم به خاطر وضعیت ممتاز ایشان، حرفشان را می‌خواندند. مرحوم طالقانی به مثابه پایگاه و سنگر زندانی‌ها بود. هر وقت می‌خواستند زندانی‌ای را اذیت کنند، ایشان جلو می‌افتاد و ممانعت می‌کرد. آقای طالقانی بسیار اصرار داشتند بخشی از کارهای روزانه زندان را به ایشان محول کنیم، ولی ما این کار را نمی‌کردیم و ترجیح می‌دادیم ایشان مطالعه کنند و از مطالعاتشان بهره ببریم. گاهی هم دیگر حریف نمی‌شدیم و خودشان می‌آمدند و کمک می‌کردند. بسیار مراقب بودم ایشان شیرینی نخورند، چون دیابت داشتند. یادم هست یک بار وارد سلول شدم و دیدم ایشان دارند خرما می‌خورند. تا مرا دیدند گفتند: «شمر آمد!» یک بار حالشان خیلی وخیم شد و ایشان را در بیمارستان ۵۰۱ ارتش بستری کردند. اواخر زندانشان هم در بهداری بستری بودند.

پس از شهادت آیت‌الله سعیدی رژیم جو بسیار سنگینی را حاکم کرده بود که کسی جرئت حرکتی نداشت. آیت‌الله طالقانی نسبت به این رویداد واکنش جالبی نشان دادند. شما هم در آن صحنه حضور داشتید. خاطرات آن روزها و شب‌ها را بیان بفرمایید.

آیت‌الله سعیدی را در زندان شهید کرده بودند و رژیم شاه سعی داشت قضیه را به سکوت برگزار کند. ما به دلیل علاقه‌ای که به آیت‌الله سعیدی داشتیم به مسجد موسی بن جعفر(ع) رفتیم و دیدیم در مسجد بسته است، لذا به خانه ایشان رفتیم و دیدیم آیت‌الله طالقانی هم تشریف آوردند و یک نفر شروع به خواندن قرآن کرد. عصبانی شدم و گفتم: «چرا اینجا قرآن می‌خوانید؟ اینکه نمی‌شود سعیدی را شهید کنند و در مسجد ایشان را هم ببندند و ما اینجا بنشینیم و قرآن بخوانیم. برویم و در مسجد ایشان را باز کنیم.» آقای طالقانی خیلی این فکر را پسندیدند و همراه مردم به جلوی مسجد موسی بن جعفر(ع) در خیابان غیاثی رفتیم و در زدیم. خادم مسجد ترسید در را باز کند. آقای طالقانی به یکی، دو نفر از جوان‌ها گفتند: از دیوار بالا بروند و در مسجد را باز کنند و جمعیت به داخل مسجد ریختند و آقای طالقانی اعلام فاتحه کردند. فاتحه‌ای خوانده شد و یک قاری هم چند آیه خواند و صحبت کردم. البته صحبت‌هایم تند بود. بعد از آن من و آقای طالقانی را دستگیر کردند. ایشان سریع آزاد شدند، ولی مرا نگه داشتند.

جنابعالی سال‌ها در کنار مرحوم آیت‌الله طالقانی بوده‌اید و به‌خوبی نگاه و سلوک ایشان را می‌شناسید. از نگاه ایشان به امام و از نگاه امام به ایشان برایمان بگویید.

نگاه مرحوم آقای طالقانی به امام مرید و مرادی بود. ایشان ابداً اهل تعارف، تظاهر و تملق نبود، به همین دلیل وقتی می‌گفتند تابع امام هستم تعارف نمی‌کردند. بارها هم اعلام کرده بودند امام رهبر هستند و هر چه بگویند اطاعت می‌کنم. این پیروی ریشه تاریخی هم داشت. ایشان نهضت ملی را دیده بودند که تفرقه بین گروه‌های مبارز و پراکنده شدن مردم از اطراف رهبر مذهبی نهضت آیت‌الله کاشانی چه به روز آن حرکت عظیم آورد، لذا با هر نوع تفرقه‌ای به‌شدت مخالفت می‌کردند و همواره می‌کوشیدند افراد و گروه‌ها را حول محور امام حفظ کنند. به‌رغم ضعف جسمی و بیماری هر وقت ضرورت ایجاب می‌کرد از تهران به قم می‌رفتند و در باره موضوعات مختلف با امام مشورت و امور را با ایشان هماهنگ می‌کردند. در آن سفر اعتراضی نسبت به عملکرد خودسرانه بعضی از افراد و گروه‌ها در زمینه دستگیری افراد هم اگر یادتان باشد به محض اینکه مرحوم احمد آقا پیام امام را به ایشان رساند، به قم برگشتند و با امام صحبت کردند. امام هم به مرحوم آقای طالقانی اعتماد زیادی داشتند، لذا امام ایشان را به ریاست شورای انقلاب منصوب کردند. ایشان اوایل در جلسات شرکت می‌کردند. وقتی هم نمی‌آمدند ریاست جلسه را به شهید بهشتی که به مدیریت ایشان اعتماد زیادی داشتند واگذار کردند. در مجلس خبرگان هم با اینکه حال جسمی خوبی نداشتند، سر وقت می‌آمدند که کارها عقب نیفتد و قانون اساسی زودتر تدوین شود. ایشان بسیار محل مراجعه مردم بودند و همیشه در درجه اول سفارش کار مردم را به ما می‌کردند. افراد نیازمند قبل از هر کسی به ایشان مراجعه و عرض حاجت می‌کردند. ایشان هم حاجات مردم را به مسئولان ارجاع می‌دادند. یکی، دو مورد را هم به خود من ارجاع دادند. حتی در آخرین دیداری هم که در روزی بود که شب آن وفات کردند، باز به من گفتند کار فلانی را راه بینداز. تا آخرین لحظه عمر به فکر رسیدگی به مردم بودند.

به نظر شما مرحوم طالقانی واجد چه ویژگی‌هایی بودند که تا این حد نزد مردم محبوبیت داشتند؟

آیت‌الله طالقانی یک روحانی عامل به آنچه می‌گفتند بود. اینکه کسی حرف و عملش یکی باشد بسیار تأثیرگذار است. ایشان بسیار صادقانه و با اخلاص حرف می‌زدند و عمل می‌کردند. به درددل همه اقشار جامعه گوش می‌دادند و تا جایی که در توان ایشان بود کمک می‌کردند. تک‌تک سخنان و رفتارهای ایشان آکنده از اخلاص، صداقت و صمیمیت بود. فوق‌العاده شجاع بودند و حقیقتاً جز از خدا از کسی نمی‌ترسیدند. امروز هم اگر بتوانیم اعتماد مردم را جلب کنیم، همان‌قدر که به حرف ایشان و حضرت امام گوش دادند، به حرف ما گوش خواهند داد. مردم باید باور کنند هدف و انگیزه‌ای جز خدمت به آنها نداریم.

آیت‌الله طالقانی یک روحانی عامل به آنچه می‌گفتند بود. اینکه کسی حرف و عملش یکی باشد بسیار تأثیرگذار است. ایشان بسیار صادقانه و با اخلاص حرف می‌زدند و عمل می‌کردند. به درددل همه اقشار جامعه گوش می‌دادند و تا جایی که در توان ایشان بود کمک می‌کردند. تک‌تک سخنان و رفتارهای ایشان آکنده از اخلاص، صداقت و صمیمیت بود

۱۳۳۹. گلشهر کرج، دکتر عباس شیبانی در کنار آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان پس از برگزاری نماز عیدفطر

ایشان نهضت ملی را دیده بودند که تفرقه بین گروه‌های مبارز و پراکنده شدن مردم از اطراف رهبر مذهبی نهضت آیت‌الله کاشانی چه به روز آن حرکت عظیم آورد، لذا با هر نوع تفرقه‌ای به‌شدت مخالفت می‌کردند و همواره می‌کوشیدند افراد و گروه‌ها را حول محور امام حفظ کنند

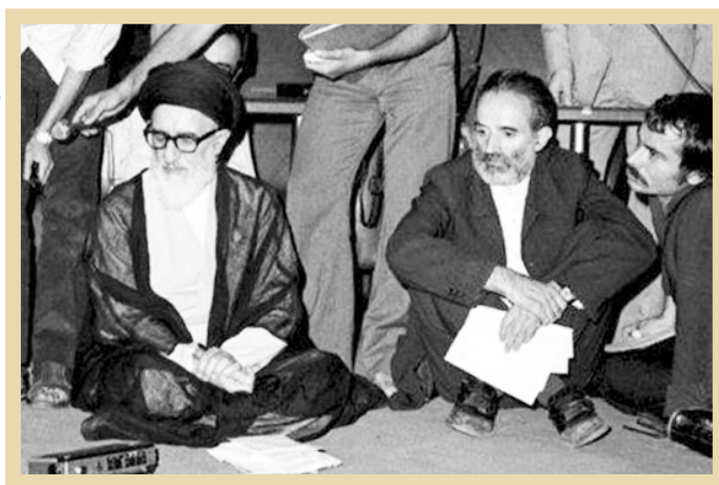

شهریور ۱۳۵۸، مجلس خبرگان قانون اساسی، دکتر عباس شیبانی در کنار آیت‌الله طالقانی